

این شاعر شهیر ما را پوشیده است پوره نمیگذارند دیده بر لوح
قبر و چشم بر کلمات منقوره روی سنگ آن باز شود .
من از دیرباز میخواستم خصائص شعری و امتیازات ادبی او را
تشریح داده و ازین راه خدمتی بآن شاعر فقید و گمنام وطن
نمایم ولی از یکطرف نسبت بکثرت مشاغل از دیگر سو نظر به نارسائی
های خاطر بآرزوئیکه داشتم موفق شده توانستم .

اینک آقای فاضل محترم شاه ابراهیم خان عالم شاهی غزنوی
که یکی از نویسندگان عصری و گویندگان توانای وطن ما
بوده و از جوانان خیلی فاضل و باقیمت محیط شمرده میشدند تشریح
آثار ادبی ارشد را بعهده برداشته در ذیل پنج ورق عده از ادبیات
آن شاعر نامور وطن خود را تفصیل داده اند بنده او را قیام مذکور
را به انجمن محترم تقدیم نموده و خواهشمندم که در عالم ادبیات وطن
خاطرهای زنده و جاویدی را استوار نماید . خلیلی افغان

از شعرای معروف هرات

در قرن ۱۲

نکارش فاضل آقای ابراهیم خان غزنوی

بی اعتنائی روزگار و جهالت ادوار موقه میتواند نام نیکوی بزرگان
عرفارا مخفی و آثار درخشنده دانشمندان را منکسف نماید ولی همیشه
این حق بآنها داده نشده است . آثار شریفه آنان بالاخره تظاهرات خویش را
از دست نداده و همواره از افکار جمیله آنها روایت میکند .

مرحوم میرزا ارشد یکی از شعرای نامی و بزرگی است که در آسمان هرات

طالع و محیط معارف پرور آنجا او را در آغوش تربیت نوازش داده و در حدود اوایل قرن ۱۲ هجری زندگانی نموده است، از آثار او اکنون فقط دیوانی خطی در نزد فاضل دانشمند آقای خلیلی موجود، طبق آنچه در آخر آن دیده میشود در شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۱۱ تحریر آن بخط خود آن مرحوم خاتمه یافته است، مناعت فکر رفعت مقام روانی طبع سرعت انتقال آنشاعر نامور از شاهکارهای ادبی و تجلیات معنوی کلام او هوید است.

شئونات عارفانه این شاعر بقدری بلند است که مضامین نظریه در قبال ادراک او جز و بدیهیات بشمار میرود. شاعر بعد کور در دیانت ثابت قدم و حضرت ختمی مرتبت ص را بمدایح جاذبه ستایش و تمائذ غرائبی در تکریم پیشوایان دین مبین انشاء نموده است، صمیمیت و خلوص نیت آن نابغه بمنزله روح توانا نیست که از اجسام کلام ظاهر است چنانچه در این قصیده گوید:

احمد رس خدیو و کدخدای هر دو کون اشرف ذریه آدم امام المرسلین
کوی کای خاک درت چشم ملک را تو بیا کوی کای تریاق مهرت کام جان را انگبین

در علم بیان نیز بد طولانی داشته چنانچه استعاره با سلاستی در این بیت بکار برده است.

عرمه بغلجا زرشح ابر فیض نوبهار علوم انسانی شایسته شرب زعطر خاک کویت عنبرین
آنگاه گوید:

عقل را شرع نودز سر گشگی باب الرشاد طبع را مهر تو در لب نشکی ماء المعین
عرمه دهر از ضلالت شام پلدا گشته بود جست ناگه فائد شرع تو چون صبح از کین

در قصیده دیگر خلقت انسانی را موضوع ستایش و تکریم قرار داده چنین گوید:

برده های دماغ ما افلاک کرة خاکک جسم لاغر ما
در طلسم وجود ماست دو کون مشت گل برده مکدر ما

در این دو بیت وارد مبحث علم النفس گردیده و عظمت انسان را از حیث آنکه

مرکز اجتماع عالم لاهوت و ناسوت است نمر کر و تشبیه قواء دماغیه با فلاك همان تشبیه غیر محسوس است بمحسوس که بیا بیون در عین حال تشبیه مرکب بمرکب نیز گویند. متعاقباً در قصیده فوق الاشعار طایر ذوقش از شاخسار حکمت و بیان بگلستان تفسیر عدول میکند آنجا که فرماید.

آنچه شد، سپهر از و عاجز جلوه گر در طلسم بیکر ماست

و این مضمون اشاره باشد بآیه وافی هدایه: «انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال فابین آن یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان» در این آیه شریفه حضرت احدیت فرماید: جوهر ملکوتی و قوه مدر که عقل را باسمان و زمین و کوه عرضه کردیم برای تکالیفی که بران مرتب میشد هیچیک نتوانستند زیر بار روند ولی انسان آن امانت را متحمل گردید.

شاعر مذکور از میرزا محمد خان دستور اعظم اهانتی دیده در نتیجه اندکی متألم و در مقام ملامت غیر بخود ستائی برداخته چنین گوید:

منم ارشد که از صد گروه بخر فکاه علوم انسانی و سماکیا کرده فراموشی انشوری را
 عیان چون افکنم در عرصه نظم روان پنجم روان انوری را
 چه در چینم بساط کوه را در شمال جامع علوم انسانی و سماکیا ذکر دون مشتری را

بطوریکه از قصائد آن مرحوم پیداست بشریعت معتقد و برای کسب اطلاعات

فنی در مرحله تصوف وارد بوده. چنانچه فرماید:

چو کردم در تصوف نغمه برداز برقص آرام روان آذری را

اهل هرات هم در تقدیر قدر انشاعر بگانه مساحت داشته اند چه آنکه در این موقع که رفتار دستور اعظم تنگ حوصله نموده است کدورت محفوظه خود را از اهالی هرات در صفحه تاریخ ثبت و درین مقام گوید:

سرایا جوهرم لیکن چه حاصل که مصباح شبستان هری را
 بس است این جرم کر خاک هراتم چه میخواهی سبب بد اختری را

سپس عنان سخن را از شکایت بجای تسلیت نفس معطوف و از جمله سر آید :

بجده الله نه محتاج مردم	چه آوائی شکایت گستری را
بکنج آشیان چون در خزیدی	چه لازم شکوه بال و بری را
بکش بار ابدامان قناعت	رهین شو دولت اسکندری را

قدرت و توانائی شاعر مذکور در تغزل هم شایان تقدیس است که اکنون چند بیت از غزلیهای روان و ساده که انتقالات معنوی او را در مقام ابداع نشان می دهد ذکر مینماید :

از قید دام حادثه آزاده ایمن است وز آفت شکستگی افتاده ایمن است

خواجہ حافظ مضمون مصرع اول را بعبارت دیگر فرماید :

زیر بار است درختی که تعلق دارد ای خوشامرو که از بندغم آزاد آمد

تا آنکه شاعر هر وی گوید :

حرف نگفته بسته رد و قبول نیست از غلظت دایه کودک نازاده ایمن است

زخم ادیب چرخ بود وقف سرکشان از سیلیش بفاک ره افتاده ایمن است

از رزم و رومناپ و فکن خصم را دلیر کز سگ رمیده در خطر ایستاده ایمن است

در بیتی که نخلص خود را فرماید ادعا میکند که من در معرفت حق پای بند ماده

نیستم بلکه بدون تردید و مشاھره کاو عالم ممکنات ذات ترا شناخته ام چنانچه گوید :

ار شد نموده قبله خود از روی بی از شبه تخری و سجاده ایمن است

و نیز از جمله غزلیات اوست :

گفتگوی بی زبانانرا زبان دیگر است سرگذشت خامشی را داستان دیگر است

فارغم از کلشن دنیا و گلزار بهشت عند لب شوق ما را آستان دیگر است

کو مکن صوفی مرقع را لباس شید و زرق راه ، رسم بی نشانی را نشان دیگر است

مرغ همت کی نشیند جز بشاخ لامکان بلبل گلزار دل را آشیان دیگر است

رتبه اهل محبت را نمیدانند کسی طایران لامکانی را مکان دیگر است

هر کسی ار شد نمی داند زبان عشق را طوطی راز محبت را زبان دیگر است

غالباً در علم شعر هر يك از شعرا ببن خاسمی تخصصی داشته مثلاً فردوسی در رزم حافظ در غزل ، مولوی در مثنوی ، خیام در رباعی یقیناً در هجو ، قافی در قصیده ، همچنین سایر شعرا لیکن بمثل سعدی که به بیشتر از فنون تخصصی داشته باشد افراد معدودی دیده میشوند از جمله شاعر مذکور از فنون مختلفه بهره مند بوده و رباعیاتی در دیوان خود سروده و در این فن نیز مقام بلندی را حاز و همای معنی را از فضای تصور بکمند فکر اسیر و تسخیر فرموده است و از جمله رباعیات او است :

ایزد که جهان وصف جمال است او را / انسان سبب کشف کمال است او را
بی قامت سرو جلوه ظاهر نشود / هر چند که جنبش از شمال است او را

در این رباعی لطائفی بکار برده شده که برای روشن شدن آن مختصرآبه تشریح می پردازیم طبق قاعده علم کلام آنچه از اوصاف حضرت حق عین ذات او است جلالیه و ماسوای آنرا جمالیه گویند چون مکونات آثار فعلیه استند شاعر مذکور در مصراع اول وصف جمال دانسته است در مصراع دوم فرموده : « انسان سبب کشف کمال است او را » در بادی نظر چنین تصور شود که در این عبارت کلمه سبب بمعنای لغوی استعمال شده است حال آنکه آن معنی مقصود شاعر نیست بلکه او را کلام حضرت حق : « خلقت الخلق لکی اعرف » وادار بانشاء مصراع دوم نموده است و نظر بانکه انسان در خلقت جامع صنایع الهیه و مظهر تمام اوصاف است شاعر مذکور سبب کشف کمال دانسته است .

چون اوصاف از عوارض و برای ظهور محتاج بمحل استند در مصراع سوم نیز فرماید « بی قامت سرو جلوه ظاهر نشود » و برای نیجلی وجود قامت سرو را در خارج لازم و جلوه را ملزوم دانسته است و این خود دلیل واضح است بآنکه در مصراع دوم از سبب معنای لغوی اراده نشده است .

و از جمله رباعیات شاعر مذکور است :

وز لطف بسوی خویش راهی چه شود	یارب بدل حزین نگاهی چه شود
ما را م از این نمد کلاهی چه شود	صدرند نمد بوش بهر سوداری

قطع نظر از آنکه رباعی مذکور دارای ظرافت شعری است لطیفه دیگری در آن بکار برده شده است که ادبای عصر اخیر از آن استقبال و مورد مسابقه هم قرار گرفته است و آن عبارت است از گنج‌نایدن مثل نثر عجمی در مصراع چهارم که شاعر مذکور در رباعی اخیر باجرای آن موفق گردیده چه آنکه (ما را از آن نمد کلاهی است) مثل معروفی است و از همین قبیل است رباعی

که از آثار نگارنده بشرح آتی است :

فروتن باش تا کردی جهانگیر	که نبود بهتر از این هیچ تدبیر
براهیم این مثل نشد و گفتا	درخت بارور سر افکند زیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

